



شلمون | نصفه شب نامه ی طنز و کاریکاتور شمال (وقف عام و خاص)
سال چهارم | شماره ی ۱۷ | پنجشنبه ۲۴ فروردین ۱۴۰۲ | بها: ۱۴۰۲ میلیون ریال؛ کی به کیه؟

عکس کمتر دیده شده از تورم و بهره بانکی



کلیک کنید



همان طور که می دانیم، امسال را سال رشد تولید و مهار تورم، نامگذاری کردند. (اَنَن یَجیب بخوانید برعکس نشود) به همین دلیل می خواهیم یک گوشه نگاه ی به تورم داشته باشیم. تورم، همان ورم خودمان است که تحصیلات عالیه دارد. مسیب بخشی از این تورم، بانک ها هستند. اگر بانک ها - که آشپز اقتصادی جامعه اند - در غذایشان از مواد نفاخ و ناسالم مانند کارمزدها بالا استفاده کنند، نه تنها آشی پخته می شود که یک وجب رویش روغن دارد بلکه سبب ورم آمدن و نفخ و ام گبرنده بیچاره می شود. مسئولین وقتی ورم مردم را می بینند خیال می کنند تشویق های فرزندآوری تأثیر گذاشته است؛ اما زهی خیال باطل! اگر این روند ادامه داشته باشد، ممکن است این آتش آنقدر شور و روغنی و نفاخ شود که مسئولین هم نتوانند بخورند. پیشنهاد ما به مسئولین برای مهار تورم، ریختن مُصلحات در آتش بانک هاست. با پایین آمدن بهره بانکی، جلوی آماس و ترکیدن تولید گرفته می شود. / سردبیر

جلسه رسمی است!

سید محمد صادق پورمهرشد

منشی: آقای رئیس!
رئیس: جناب منشی فعلاً بگذارید همه ی پیشنهادها رو بشنویم بعداً صحبت کنیم.
کارمند چهارم: کافیه ارزش پول ملی رو از این که هست هم داغون تر کنیم تورم مثل هلو می ره بالا ...
منشی: آقای رئیس یه لحظه ...
رئیس: اینقد وسط حرف بقیه نپرین داریم به ایده های کارآمدی می رسمیم. اصغری تو پیشنهادی نداری؟
اصغری (آبدارچی اداره): چرا قربان؛ دارم. واردات خودرو رو آزاد کنیم که ...
رئیس: استغفراً!... اصلاً اشتباه کردم ازت نظر خواستم!
منشی: جناب رئیس شعار سال «مهار تورم و رشد تولید» ه! شما برعکس گفتید.
رئیس: راست می گی؟ چرا از اول نگفتی؟ حالا ایرادی نداره؛ این جلسه که گذشت. اتفاقاً خوب شد! برای جلسه ماهیانه بعد وقت داریم. قشنگ نظراتتون رو درباره ی شعار سال بنویسید که بررسی کنیم. انتام جلسه!

رئیس: با سلام به همه ی کارمندان عزیز! اولین جلسه ی سال جدید رو آغاز می کنیم. جناب منشی برگه ی صورت جلسه رو لطف کنید بدید ببینیم موضوع جلسه چیه.
منشی: بفرمایید! موضوع قرار شد با شعار سال مرتبط باشه.
رئیس: بله بله! چقدر هم خوب! همون طور که می دونیم امسال سال «مهار تولید! رشد تورم!» اسم گذاری شده و ازتون می خوام که هر پیشنهادی به ذهنتون می رسه بیان کنید که در این راستا به کار بگیریم.
کارمند اول: خب راحت ترین راه برای کاهش تولید، افزایش مالیات بر تولیدیه. بهره ی بانکی رو هم بالا می بریم که تولیدکننده اسپر بانک بشه.
کارمند دوم: رشد تورم خیلی راحتیه کافیه نقدینگی رو زیاد کنیم.
کارمند سوم: واردات سیرت تا پیاز رو آزاد کنیم، مهار که هیچی به راحتی کمر تولیدکننده داخلی می شکنه.

فرهنگ لغات ظبری رزین چیست و چرا؟

سیده فاطمه حسینی

اگر مازندرانی نیستید حتماً فکر می‌کنید رزین به صمغ درختان گفته می‌شود که با آن کارهای هنری زیبا انجام می‌دهند. اما اگر مازندرانی باشید به سبقه عجیب و کهن رزین اشراف دارید. رزین در اصل اسلحه‌ای مرگبار است که در دعوای پسران مازندرانی استفاده می‌شده و شامل یک چوب دوجله است که کش پلاستیکی پهن به دو طرف آن وصل می‌کردند و قطعه سنگی وسط کش می‌نهادند و کش را می‌کشیدند و با رها کردن آن کار یک نفر را می‌ساختند. البته سوسول‌هایشان با آن گنجشک یا پرنده‌های کوچک شکار می‌کردند. بعد دیگر رزین مازندرانی که هر کسی از آن آگاهی ندارد بعد حماسی آن است. در گذشته بابل محله‌ای بنام یهودی‌محله داشت که پس از تشکیل رژیم جعلی صهیونیستی بسیاری از یهودی‌های آنجا به سوای داشتن کشوری با دین واحد به فلسطین اشغالی مهاجرت کردند و بعضی‌هایشان پست‌های کلیدی در این رژیم اشغالگر گرفتند و از آنجایی که بابل به دارالمؤمنین در شهرهای شمالی معروف بود این ننگ را برتافت. از آن طرف چندی بود سربازان صهیونیست - که بعد از هر دفعه یورش به فلسطینی‌ها با سرهای خونی و دست و پای کیود به مقر خود باز می‌گشتند - متعجب بودند که این سلاح مرگبار چگونه به دست فلسطینی‌ها رسیده است. تا اینکه در یکی از یورش‌هایشان، از میان مدافعان فلسطینی یک نفر داد زد: «ایولا تَرین وَنِه کله رِه!» پایان.

گران تر شدن خودرو تا متوسط ۲۹ درصد با پیگیری‌های مجذانه شورای رقابت (رفاقت؟) و برداشتن گامی بسبباً مؤثر در جهت مهار تورم!



روح... پهماسی



فاطمه ندیمی

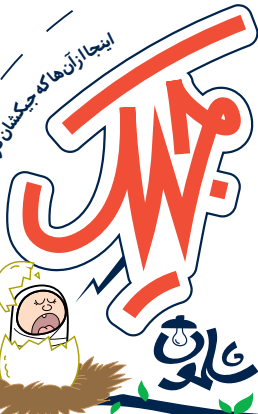
شلمون نیوز

مریم صدیقی

به گزارش واحد حاشیه‌ای خبر، سازنده مجموعه تلویزیونی «قصه‌های مجید» به خدای مجید... نه بیخشد خدای جبار پیوست. گزارشگر ما بیان داشت: «آقای کیومرث پوراحمد در اقدام به خودکشی، یک تنه به تمام خاطراتمان از این فیلم، گند زد.» یک منبع آگاه گفت: «آخه پیرمرد! به خورده صبر می‌کردی به علت کهولت سن درمی‌گذشتی. با تیر خبر فوتت مشکل داشتی؟!»

یکی از بستگان ایشان اعلام کرد: «طبق نوشته‌ای که از مرحوم به جای مانده، علت خودکشی، ناامیدی از آینده بود.» بعد از این اظهارات، «آینده آقای پوراحمد» مقابل میکروفون خبرنگار ما آمد و ابراز داشت: «چرا هر چی می‌شه سر ما آینده‌ها خراب می‌کنین؟ مگه من آینده شما در اسرائیل هستم که گفتن ۲۵ سال آینده رو نمی‌بینم؟ تازه چند سالشم گذشته. یا آینده‌ای در آمریکا هستم که اقتصاددانان می‌گن در آینده افول می‌کنه؟ من به آینده ساده که به گوشه‌ای نشستم نون و ماستم رو می‌خورم. نمی‌دونم چرا بعضی‌ها تا به اسم و رسمی می‌رسن همه چیو می‌ریزن سر من و می‌رن! می‌رن قاره‌ای دیگه یا دنیای دیگه.»

به گزارش خبرنگار ما، آینده بعد از این ابراز ناراحتی در افاق محو شد.



مرد روی نیمکت

سید علی رضا مهدوی زاده



مردی - که تازه وارد پارک شده بود - روی آخرین نیمکت مسیر سنگ فرشی و بلند پارک نشست و به صحبتش با تلفن همراه ادامه داد. حین صحبت، هر چند دقیقه، از روی یک تیک عصبی، چشم پیش را می فشرد و شانه‌ی راستش را بالا می داد:

... دلت خوشه صفا جون؟ من میگم تو خرج روزانه موندم، همین به بچه‌ام از سرم زیادیه. باز بهم یکی اولاد زیاد کن و بچه پس بنداز؟ ولم کن بابا! هیچ می‌دونستی تو این وضعیت اقتصادی - که این آقایون و هم‌قطاراشون برامون دُرُس کردن - دیگه خونهم نمیتونن اجاره کنن؟ بایس یه وام صد تومنی جور کنن، بذارم رو پول پیشم، ازین سگدونی - که هستم - بلند شم برم تو یه قوطی کبریت دیگه! وام پشت وام. زندگی قسطی برامون ساختن، تازه شم میکن؛ «قسطی خرید کنی، بُردی»، هه! بابا من خیلی بدبختم. تو چرا حالتی نی؟ فک می‌کنی من نفسم از جای گرم درمیداد؟ شیپیش تو جیبم سیرک باز کرده! موندم این دم عیدی چیکار کنم واسه خرید شب عید؟ پارسال که آجیلا رو جیره بندی کردم. به زن و دخترم گفتم: «طبق آخرین شماره شناسنامه تون، هر کدوم، اگه زوج بود، روزای زوج و فرد حق خوردن آجیل ندارین و اگه فرد بود برعکسش. تازه جمعه‌هام چون تعطیله و تو عید، تعطیلیش، دوپشته حساب میشه، خیلی بیشتر حق ندارین آجیل بخورین»! والا! این چارتا دونه پسته و بادوم درختی واسه مهموناس، که تازه اونم واسه هر هفت نفر، یه کاسه ماست خوری می‌دیم. امسال با این بی‌پولی، فک کنم باید یه عکس از آجیلا رو قاب کنم و بذارم رو طاقچه، که هر موقع هوس کردن دستی به عکسش بکشن یا یه لیسی بهش بزنین. قرونوش برم همیشه اومدن ماه رمضان خوشحالم می‌کرد، امسال بیشتر؛ که اومده افتاده تو عید و کلی خرجمو کمتر کرده. نه بابا! کیس چیه؟ فکرم اقتصادیه. خسیس کجا بود؟ اگه

واسه یه قرون دوزارم چرتکه نندازم که گلام پس معرکه‌س. بله! بله! ندارم داداش، ندارم! کل زندگیم شده وام. ای بسوزه پدر فقرو بی‌پولی، نداری، بدبختی. اییییییی! چی بگم؟ ولی بازم، با این حال و اوضاع، بگما، دوس ندارم دل کسی رو بشکونم. والا! اصن همین دو سه هفته پیش دیدم خانومم گوشه‌ی خونہ کز کرده و یه دو روزی بود که باهام سرسنگین بود. بهش گفتم: «مرگت چیه ماسیدی کف میل و از جات تکون نمی‌خوری؟» یهو بی بغضش ترکید و ... چی؟ نه بابا! مادرزنم کجا مُرده؟ نه بابا! بذار بگم برات! بغضش ترکید و گفت: «طلا می‌خوام!». تو اینستا یه خوشگلش رو دیدم، دلم می‌خواد». منو که می‌شناسی؟ دل رحم! نداشتم بیشتر از این رو میل بچسبه و روز و شب تخم مرغ و املت سوخته به خوردمون بده. با همه نداریم، رفته و یه وامی جور کردم و سرویس طلای صد میلیونی رو گذاشتم کف دستش. یادش بخیر! قبل سفرمون به تایلند و بریز و بیاشش، براش یه اپل ۱۳ خریدم. اون موقع سی و پنج تومن برام آب خورد. نمی‌دونتی به چه زوری پولشو جور کردم؟ بالاخره نداشتم عقدی چیزی به دلش بمونه. آره صفاجون! اینه داستان زندگی کردن تو ایران! وام پشت وام! باهاس مٹ سگ بدوئیتم و مٹ خرابا بیریم، واسه یه زندگی بخور و نمیر. به جون تو یه سالی میشه تیک عصبی گرفتم؛ چشم چپم و شونه راستم می‌پره ...



فال نقاشی

نقاشی‌های کودکان از آینده خبر می‌دهند

مریم صدیقی

شدن را ببیند. چون خورشید هیچ وقت پشت ابر نمی‌ماند. پایهای آبی رنگ خروس و جوجه‌ها نشان می‌دهد که استقلال در آخر دو پا دارد، دوتای دیگر قرض می‌کند و پا به فرار می‌گذارد تا بیشتر ضایع نشود.

کودک برای خروس، سه تاج، شش دم و چهار پا کشید. باهم ۱۳ تا می‌شود. برای جوجه‌ها فقط دو دم کمتر کشیده است که باهم ۱۱ تا می‌شود. همگی در حال راه رفتن هستند. همه این‌ها یعنی براندازها دوباره برای ماه بعد، بین ۱۱م و ۱۳م فراخوان می‌دهند. متأسفانه باز هم رژیم ج.ا کارشان را خراب می‌کند. چون دوازدهم اردیبهشت، روز معلم است و همه مشغول سالنامه کادو کردن برای معلم‌ها هستند. دوستان اشاره می‌کنند سالنامه برای دهه شصتی‌ها بود. به هر حال براندازها در حال آماده کردن کادوی معلم‌هایشان هستند، وقت براندازی ندارند. به نقاشی شماره ۲ توجه کنید. مردی می‌بینید که کنار ساحل، در قایق تفریحی در حال تیراندازی است. این نقاشی هیچ معنایی ندارد. فقط مردی است که کنار ساحل در قایق تفریحی در حال تیراندازی است.

اساتید روانشناسی، جامعه‌شناسی و دخانیات‌شناسی همگی معتقدند مفاهیم نهفته در نقاشی کودکان، نه تنها اطلاعات دقیقی از خود کودکان، بلکه از جهان پیرامون ما می‌دهد. همراه باشید با تفسیر نقاشی‌های امروز از سید امیرعلی طاهری اتاقسرا، ۷ ساله از بابل. در ابتدای تفسیر، آن‌هایی که نسخه رنگی نشربه را در دست دارند، برای مخاطب‌هایی که نقاشی‌ها را در نسخه سیاه و سفید می‌بینند زبان دربیاورند.

در نقاشی شماره ۱ در بالای صفحه، دو ابرایی وجود دارد که خورشید قرمز را احاطه کردند؛ یعنی دربی بعدی، استقلال، پرسپولیس را احاطه می‌کند. اما استقلال باید خواب برنده

فستنه‌نامه

سیدعلی رضا مهدوی‌زاده

- خسته‌م، مٲ کسی که می‌دونه په روزی ماشین میلیاردری سوار می‌شه ولی همون پرآید قراضه‌ای که آلان زیرپاشه ...
- خسته‌م، مٲ کسی که تمام شبو تو عروسی سرپا رقصید و آخر شب نمازشو نشسته خوند ...
- خسته‌م، مٲ چراغ چشمک‌زنی که په عمر به همه چشمک زد و کسی تحویلش نگرفت ...
- خسته‌م، مٲ جدول کلمات مقطاعی که خود طراح جدولشم آمیدی نذاره که درست حلش کنه ...
- خسته‌م، مٲ آخوندی که بعد پنجاه سال درس خوندن و مرجع تقلید شدن، به اون و پیرمرد بقال محله‌شون، هر دو می‌گن حاجی ...
- خسته‌م، مٲ دلار، که اونقدر داره بالا می‌ره که نمی‌دونه تا کجا می‌ره ...



کاری از کارگروه طنزستان طبرستان
سردبیر: مریم صدیقی
با تشکر از علی‌رضا عموزاده

طنزستان

به پایان آمد این شلمون؛ فیال کردی عموا! عمرا!